



مقدمه کتاب هماهنگی ویرانگر، انفال سرمایه‌داری سیاسی اسلامی

فصل اول از کتاب

هماهنگی ویرانگر، انفال، سرمایه‌داری سیاسی اسلامی: خوانشی جدید از ایران معاصر
مترجم پیرم خان هایریک

مهرداد وهابی



IRAN ACADEMIA
University Press

فصل اول
مقدمه کتاب «هماهنگی ویرانگر، انفال و سرمایه‌داری
سیاسی اسلامی»

نویسنده: مهرداد وهابی
مترجم: پیرم خان هایریک
چاپ نخست: پاییز ۱۴۰۳

نوشتار حاضر ترجمه کامل فصل اول کتاب مهرداد وهابی است که در سال ۲۰۲۳ به انگلیسی انتشار یافت
و منبع مرجع (reference) آن به قرار زیر است:

Vahabi, Mehrdad, 2023, *Destructive Coordination, Anfal and Islamic Political Capitalism: A
New Reading of Contemporary Iran*, Palgrave Macmillan.

<https://iranacademia.com/press>
© ۲۰۲۴ انتشارات علمی-پژوهشی ایران آکادمیا



IRAN ACADEMIA
University Press

فهرست

i	پیش درآمد
۱	۱-۱ طرح مسأله
۶	۲-۱ اولویت نهادها یا اقتصاد؟ توزیع یا تولید؟
۹	۳-۱ آوردن تنوع بیشتر به "تنوع سرمایه‌داری‌ها"
۱۱	۴-۱ انفال و تقلیل‌گرایی اقتصادی
۱۲	۵-۱ نظم بحرانی: هماهنگی ویرانگر
۱۵	۶-۱ روش تحقیق
۱۶	۷-۱ پیش‌زمینه‌ی کتاب حاضر
۱۷	مآخذ و منابع

پیش درآمد

نوشتار حاضر ترجمه کامل فصل اول کتاب مهرداد وهابی است که در سال ۲۰۲۳ به انگلیسی انتشار یافت و منبع مرجع (reference) آن به قرار زیر است:

Vahabi, Mehrdad, 2023, *Destructive Coordination, Anfal and Islamic Political Capitalism: A New Reading of Contemporary Iran*, Palgrave Macmillan .

این ترجمه برگردان صفحات ۱ تا ۲۲ متن انگلیسی است. با سپاس از *ایران آکادمیا* که اینک این نسخه را تقدیم می کند. فصول ۲، ۴ و ۵ این کتاب در فاصله‌ی ماه‌های مارس تا سپتامبر ۲۰۲۴ توسط *ایران آکادمیا* منتشر شده است.

یک نظام اقتصادی در روابط اجتماعی چندعاملی و پیچیده‌ای حک شده است (embedded) که شامل روابط قدرت سیاسی، ایدئولوژیک، و روابط مذهبی و حقوقی است که می‌توان آنها را *نهادی* طبقه‌بندی کرد. یک نظام اقتصادی تمامیتی اجتماعی است که دربرگیرنده عوامل اقتصادی و نهادی است. کدام یک از این دو جزء نقش علی و اصلی را بازی می‌کنند: نهادها یا عوامل اقتصادی؟

نظام اقتصادی معنایی دوگانه دارد: توزیعی و تولیدی. اولی توسط شیوه‌ی تصاحب یا هماهنگی (Mode of Coordination) تعیین می‌شود، و دومی توسط شیوه‌ی تولیدی (Mode of Production). در این صورت، دیگر به پرسش اولویت اقتصاد یا نهادها با ایجاد خط و مرز میان دو جنبه از روندهای اقتصادی نمی‌توان پاسخ داد: تصاحب (توزیع) یا تولید. از جمله نکات نظری در این کتاب شامل بازنگری این موضوع اساسی در تعریف نظام اقتصادی است.

آگاهی بر این دوگانگی در معنای نظام‌های اقتصادی، تنوع در سرمایه‌داری‌ها را بازتاب می‌دهد، و این که چگونه نگرش اقتصادی مبتنی بر تمامیت اجتماعی، منظر نهادگرانه و تمایز میان شیوه‌های تصاحب و هماهنگی منبث از آن را بر فراز فرآیندهای اقتصادی و شیوه‌های تولیدی برجسته می‌کند. در این صورت، سرمایه‌داری سیاست‌محور، از سرمایه‌داری بازارمحور متمایز می‌شود.

در غیر این صورت، ارزیابی نظام اقتصادی به تقلیل گرایی اقتصادی می‌انجامد، آنجا که سرمایه‌داری سیاسی و اشکال سودآوری پولی غیربازاری و حاکمیت‌محور، از دیده پنهان می‌ماند، به‌ویژه در نظامی که امتزاج حاکمیت و مالکیت و تسلط اولی بر دومی، در پوششی اسلامی، نهادینه شده است.

غارت حاکمیتی بر مبنای مالکیت امام بر اموال عمومی، *انفال*، و ازهم‌گسیختگی نهادی، نظامی را خلق کرده است که از بحران، نظم می‌آفریند. این کتاب دریاره‌ی آن گونه سیستم‌های اقتصادی است که از نظمی بحرانی ناشی می‌شوند و به نوبه خود، نظم بحرانی را حفظ می‌کنند. به عبارت دیگر، رسم و روش اصلی تحقیق ما شامل بررسی نوعی از سیستم اقتصادی است که علیت متقابل با نظم بحرانی را حفظ می‌کند، به این مفهوم که در حین تغذیه از نظم بحرانی، به بازتولید آن یاری می‌رساند.

مهرداد وهابی و پیرم هابریک

اکتبر ۲۰۲۴

۱-۱ طرح مسأله

دو نوع بحران را باید از یکدیگر متمایز کرد: بحران به عنوان ضد نظم، و بحران بسان بخشی از نظم مشخص. اولی به بحران همچون یک لحظه‌ی گذرا از نظم به نظم دیگر مربوط می‌شود. این معنای بحران در اقتصاد متعارف، غالب و رایج است، که در آن نظم به طور کلی به عنوان حالت تعادل تعریف می‌شود. بر این اساس، بحران به عنوان شوکی تصادفی و برون زاد (exogenous) در نظر گرفته می‌شود که سیستم را از وضع تعادل اولیه خود دور می‌کند و آن را به حالت توازن جدیدی می‌رساند. در این صورت بحران چیزی نیست جز گذار از یک وضعیت متعادل (نظم) به حالت متعادلی دیگر.

نوع دوم بحران نه برون زاد، بلکه در رابطه با نظم، درون زاد (endogenous) است، به این معنا که تا آنجا که نظم بحرانی می‌شود، بحران به نظم تبدیل می‌گردد. در این نوع دوم، بحران موقتی نیست بلکه مزمن است و خاصیت خودنوگری (autopoiesis) یا خودتکثیری‌اش را حفظ می‌کند. با استفاده از تمثیل بدن انسان، نوع پیشین بحران مشابه بیماری‌های عفونی‌ست و نوع آخری به بیماری‌های مزمنی چون اختلالات قلبی-عروقی و ناپهنجاری‌های دوقطبی شباهت دارد.

این کتاب درباره‌ی آن گونه سیستم‌های اقتصادی است که می‌توانند از نظم بحرانی ناشی شوند و به نوبه خود، نظم بحرانی را حفظ کنند. به عبارت دیگر، روش اصلی تحقیق ما شامل بررسی نوعی از سیستم اقتصادی است که علیت متقابل (reciprocal causality) با نظم بحرانی را حفظ می‌کند، به این مفهوم که در حین تغذیه از نظم بحرانی، به بازتولید آن یاری می‌رساند.

یک سوال مقارن اما متفاوت قبلاً در ادبیات گسترده در مورد نفرین منابع طبیعی سیاسی (NRC)^۱ مطرح شده است که می‌پرسد چه انواعی از منابع طبیعی می‌توانند نظم‌های بحرانی مانند جنگ‌های داخلی طولانی مدت در آنگولا، جمهوری دموکراتیک کنگو، لایبریا، سیرالئون، افغانستان، برمه، کلمبیا، پرو، کامبوج، و بسیاری از کشورهای دیگر را حفظ کنند؟ مطرح شده است که "کالاهای غارت‌پذیر"، یعنی کالاهایی با نسبت ارزش-به-وزن بالا مانند الماس‌های آبرفتی، سنگ‌های قیمتی و مواد مخدر که می‌توانند توسط نیروی کار غیرماهر مورد بهره‌برداری قرار گیرند، می‌توانند نظم‌های بحرانی را برای مدتی طولانی حفظ کنند (Le Billon, 2001). بر این اساس، تریاک در افغانستان،

^۱ مسیر اصلی تحقیق این نحله از نفرین منابع طبیعی (Natural Resources Curse) شامل این است که چرا و چگونه رژیم‌های غنی از منابع طبیعی، در مقایسه با رژیم‌هایی که چنین منابعی ندارند مقتدرانه‌تر و بیشتر مستعد جنگ‌های داخلی هستند. (Wantchekon, 2002; Collier & Bannon, 2003; Gensén, 2004; Humphreys, 2005; Smith, 2007; Goldberg et al., 2008; & Wantchekon, 2004; Ahmadov, 2014; Ross, 2009; Aslaksen, 2010; Papaioannou & Gregorios, 2008). برای بررسی انتقادی از این ادبیات پژوهشی رجوع کنید به (Vahabi, 2018).

الماس‌های آبرفتی در بسیاری از کشورهای آفریقایی، و مواد مخدر در آمریکای لاتین منبع جنگ‌های داخلی پایدار یا نظم‌های بحرانی فرض گرفته می‌شوند.

من در بررسی انتقادی از این ادبیات (Vahabi, 2018)، اولویت نفرین **نهادی** و نه نفرین **طبیعی** را در توضیح دوام درگیری‌های سیاسی و نظامی نشان داده‌ام. مساله واقعی این نیست که منبع طبیعی خوب یا بد چیست؛ نکته‌ی اصلی این است که **چه نوع سیستم‌های اقتصادی منبعت از نهادهای بنیادی، با نظم‌های بحرانی سازگارند.**

کین (Keen, 2012) تبدیل جنگ به "کسب و کار معمول" را به عنوان توضیح احتمالی در مورد دوام جنگ‌های داخلی در بسیاری از کشورها مانند سودان، سیرالئون، نیجریه، اوگاندا و افغانستان شناسایی کرد. در همه‌ی این موارد، رژیم و شورشیان صرفاً دشمن نبودند، بلکه متحدان و شرکای پنهانی در طعمه کردن منابع طبیعی مانند الماس و مواد مخدر، تجاوز به زنان و سرکوب مردم غیرنظامی نیز بودند. به بیانی دیگر، هر دو رقیب به جای پیروزی در جنگ، به جنگیدن علاقمند بودند، زیرا جنگ ادامه‌ی اقتصاد با روش‌های دیگر بود. برخلاف **نهادی نفرین منابع طبیعی**، تحلیل کین بر تبانی سیاسی بین سربازان و شورشیان متمرکز بود و نه بر منابع طبیعی. قاعده‌ی غارتگرانه‌ای که به طور ضمنی توسط طرفین محاصمه پذیرفته شده بود، نظم بحرانی را حفظ نمود و استفاده از منابع طبیعی را تعیین کرد.

در واقع، کین شکلی از سودآوری از طریق کانال‌های غیربازاری را کشف کرد که مکس وبر (Weber, 1922) آن را "سرمایه داری یغماگر" (booty capitalism) نامیده بود، و آن مورد خاصی از "سرمایه داری سیاسی" است که حتی قبل از ظهور تولید سرمایه‌داری مدرن در قرن نوزدهم، متداول بود. وبر معتقد بود که سرمایه‌داری سیاسی در دوران باستان در چین و در زمان امپراتوری روم در زمان جنگ وجود داشته است. با این حال، سرمایه‌داری یغماگر می‌تواند در دوران مدرن نیز شکوفا شود، همانطور که با صنعتی شدن ارتش و ظهور جنگ‌های توده‌ای اتفاق افتاد. ظهور مجتمع نظامی-صنعتی پس از جنگ جهانی دوم، اقتصاد جنگی را حتی در زمان صلح پایدار کرد (Vahabi, 2004).

اما منظور ما از "اقتصاد" در "اقتصاد جنگاورانه" چیست؟ آیا همه نظام‌های اقتصادی‌ای که از نظم بحرانی پشتیبانی می‌کنند به اقتصاد جنگاورانه قابل تقلیل هستند؟ یا اقتصاد جنگاورانه تنها گونه‌ای از نظام‌های اقتصادی است که با نظم‌های بحرانی سازگار است؟ این پرسش‌ها را کین بی پاسخ می‌گذارد، اما مستلزم بررسی بیشتر هستند.

فزون بر این، نظم‌های بحرانی قابل تقلیل به جنگ‌های داخلی طولانی نیستند. از دیگر نمونه‌های اخیر می‌توان به تروریسم بین‌المللی، تنش‌های سیاسی دائمی در سطح بین‌المللی که با جنبش‌های اجتماعی یا نظام‌های پساانقلاب جمهوری اسلامی ایران ارتباط دارند، و بسیاری از جنبش‌های مرتبط با اسلام سیاسی از سال ۱۹۷۹ اشاره کرد. تقابل اسلام سیاسی با به اصطلاح امپریالیسم جهانی به رهبری ایالات متحده نمونه‌های فراوانی ارائه می‌دهد. بار دیگر، شواهد تجربی در مورد نظم‌های بحرانی برای مواجهه با منطق آن کافی نیست. ما باید به لحاظ نظری معنای نظم بحرانی را به عنوان یک مدل ایده‌آل و نوعی درک کنیم.

چارچوب نظری کلی این کتاب در فصل‌های ۲ تا ۴ ارائه خواهد شد و در آن به پرسش‌های فوق‌الذکر خواهیم پرداخت. فصل دوم به بررسی معنای دوگانه‌ی سیستم‌های اقتصادی از دیدگاه توزیع و تولید می‌پردازد. فصل سوم نظم‌های بحرانی را به عنوان مدلی ایده‌آل-نوعی از دیدگاه هماهنگی و تصاحب مورد بررسی تحلیل‌گرانه قرار می‌دهد، و من **هماهنگی ویرانگر** یا **آناارشی نظم‌یافته** را در این مورد به کار خواهیم گرفت. فصل چهارم به بررسی سرمایه‌داری سیاسی و انواع مختلف آن از جمله به اصطلاح **نفرین منابع طبیعی** (NRC) می‌پردازد.

پس از تشریح چارچوب کلی نظری خود، بر نظم بحرانی خاصی تمرکز خواهیم کرد که با احیای اسلامی مطرح شد و شامل شاخه‌های مختلف اسلام اعم از سنی و شیعه می‌شود. در میان این جنبش‌ها، تسخیر قدرت توسط اسلام شیعه در ایران و استقرار جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۹۷۹ از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است، گرچه شیعیان تنها حدود ده درصد از کل جمعیت مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند.

با توجه به نقش شاه فقید به عنوان یکی از قدرتهای هژمونیک خاورمیانه و شمال آفریقا، سرنوشتی آن توسط انقلابی مردمی به رهبری خمینی و پیروانش اعتبار "انقلابی" عظیمی برای اسلام شیعه، حتی میان شورشیان سنی به ارمغان آورد. این الگو به طور کلی مرجع و منبع تقلید اسلام سیاسی شد، به ویژه این که جمهوری اسلامی ایران در سطح جهانی مانند یک "ضد امپریالیست"، و "مدافع مستضعفین" رفتار می‌کرد. از نظر سیاسی، جمهوری اسلامی ایران چهره‌ای نمادین از نظمی بحرانی است که در بحران متولد شده، از بحران تغذیه می‌کند و بحران را در سطح بین‌المللی حفظ می‌کند. آیا می‌توان هم استبداد شاه و هم نظم بحرانی تحت جمهوری اسلامی ایران را به **نفرین منابع طبیعی** سیاسی ارتباط داد؟

قابل توجه است که **تز نفرین منابع طبیعی** در ابتدا توسط مهدوی (Mahdavi, 1970) درباره‌ی ایران مفهوم‌سازی شد. توسعه‌ی سرمایه‌داری در ایران در دوران سلطنت پهلوی از درآمد نفت تامین می‌شد. اگرچه رهبران اسلامی وعده‌ی پایان دادن به اتکا به نفت را می‌دادند، اما در چهار دهه‌ی گذشته وابستگی‌شان تقویت شد. بنابراین، می‌توان ادعا کرد که **نفرین منابع طبیعی** سیاسی منشأ گرایش دائمی به سمت اقتدارگرایی و بی‌ثباتی سیاسی در ایران بوده است. هدف دوم این کتاب ارزیابی انتقادی این نهاده، و استدلال بر پایه‌ی **نفرین نهادی** است.

چارچوب نظری کلی من، که در سه فصل ۲ تا ۴ تدوین گشته است برای بررسی نمونه‌ی ایران، در فصول ۵ تا ۸ به کار بسته خواهد شد. بار دیگر، ما بر سیستم اقتصادی خاصی تمرکز خواهیم کرد که پشتیبان نظمی بحرانی تحت جمهوری اسلامی ایران است. اولین پرسش ما در مورد تأثیر **نهادی** تصرف قدرت توسط روحانیت شیعه بر نظام اقتصادی خواهد بود. این پرسش به‌ویژه برای اقتصاد اسلامی به‌طور کلی اهمیت دارد، زیرا اگرچه ایده‌ی بازنگری اسلامی اقتصاد را می‌توان به سهولت از دهه ۱۹۴۰ ردیابی کرد، اما تلاش برای تجدید ساختار کل مالیه‌ی عمومی بر اساس یک مدل اقتصادی اسلامی، مشخصاً در ایران پس از انقلاب ۱۹۷۹ صورت گرفت.

در حالی که پژوهشگران سیاسی و حقوقی، جامعه‌شناسان و اقتصاددانان اهمیت و تازگی **ولایت فقیه**^۲ را به‌عنوان ویژگی اصلی نظام سیاسی شیعه درک می‌کردند، اما برجسته‌ترین ویژگی مدل اقتصادی آن یعنی **انفال** را کاملاً رد کردند. همگی تلاش کردند اقتصاد اسلامی را به یکی از مدل‌های دوگانه‌ی اصلی سوسیالیسم اسلامی یا سرمایه‌داری اسلامی تقلیل دهند و هر مدل اصیلی را برای اسلام شیعه انکار کردند (Abrahamian, 1993; Behdad, 1989, 1994, 1995, 2006; Nomani & Rahnema, 1994, Rahnema, 1995; Nomani & Behdad, 2006; Pryor, 2009; Behdad & (Nomani, 2012; Maloney, 2015; Kuran, 2018).

به همین روال بود که همگی اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران را به دو بخش عمده دوره‌بندی کردند. اولی شامل مرحله انقلابی جمهوری اسلامی ایران است که ظاهراً با انقلاب آغاز شد و با پایان جنگ ایران و عراق (۱۹۸۹-۱۹۷۹) پایان یافت. این عقیده رایج بوده که در این مرحله‌ی اولیه، جمهوری اسلامی ایران مدلی از "سوسیالیسم اسلامی" یا "پوپولیسم دولتی" را دنبال کرد. در این روایت، مرحله‌ی دوم پس از جنگ در دوره‌ی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی با اجرای برنامه‌های تعدیل و تثبیت صندوق بین‌المللی پول (۱۹۸۹-۱۹۹۷) آغاز شد و با فرمان خصوصی‌سازی خامنه‌ای رهبر انقلاب در ژوئیه ۲۰۰۶ به اوج خود رسید. این دوره‌ی دوم به عنوان "سرمایه‌داری اسلامی" یا چرخش به سوی آزادسازی و خصوصی‌سازی کل اقتصاد شناخته شده است. تغییر از "پوپولیسم دولتی" به "لیبرالیسم" بر اساس فرض بسیار رایج دیگری نیز توجیه شد که اسلام به طور کلی، فارغ از فرقه‌های مختلف آن، حرمت مالکیت خصوصی را تضمین می‌کند.

این روایت مغالطه‌آمیز و مبتنی بر فرضیات اشتباه، نه تنها از بی‌توجهی به کل تاریخ **انفال** در فقه شیعه، بلکه از انکار و نادیده گرفتن جایگاه محوری **انفال** در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تأثیر آن بر شکل‌گیری نهادهای اقتصادی موازی اسلامی ناشی می‌شود. **انفال** به عنوان زیربنای مالیه عمومی، کل مالکیت‌های عمومی "بلاصاحب" (res nullius) را به امام یا ولی فقیه اختصاص می‌دهد. این اموال عمومی متعلق به همه‌ی مسلمانان یا مردم نیست زیرا حاکمیت بر این منابع، موکداً برای امام محفوظ است. **انفال** خلع ید مردم از اموال عمومی است و این رژیم مصادره‌گر را نهادینه می‌کند.

فصل پنجم کتاب حاضر تاریخ **انفال** در فقه شیعه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را مستدل می‌سازد تا تأثیر آن بر استقرار رژیمی مصادره‌گر را در عمل بررسی کند. **انفال** چه نوع سرمایه‌داری را تقویت می‌کند یا مانع می‌شود؟ خصوصی‌سازی در **انفال** چیست؟ آیا این رژیم مصادره‌گر هماهنگی ویرانگر را ترویج می‌کند؟ پرداختن به این

^۲ این عبارتی فارسی برای قیمومیت فقهی اسلامی است که قدرت تفویض شده را به نیابت از پیامبر و جانشینان برحق وی یعنی امامان، اعمال می‌کند، و مربوط به نظامی سیاسی است که روحانیان شیعه، ایران را با آن از انقلاب ۱۹۷۹ به این سو حکمرانی می‌کنند. در این نظام، تمام قدرت سیاسی و مذهبی متعلق به روحانیان شیعه و به‌ویژه فقهی است که همه‌ی تصمیمات کلیدی کشوری را اتخاذ می‌کند. ولی فقیه به عنوان نماینده‌ی امام، ولایت ملت را تعیین می‌کند و اسلامی‌سازی حاکمیت را از بالا تا پایین مهیا می‌کند. اصول ۵، ۵۷ و ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به شرح حدود اختیارات و وظایف مختلف ولی فقیه می‌پردازد.

پرسش‌ها مستلزم بررسی کامل *انفال* فراتر از نگرشی نظری است، از این روی به شکلی که در فقه شیعه یا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مورد بحث قرار گرفته، به آن پرداخته خواهد شد.

در همین راستا است که فصل ۶ به بررسی *انفال* در عمل اختصاص یافته، یعنی ظهور و تکامل نهادهای اقتصادی جدیدی مانند *بنیاد مستضعفان و ستاد اجرایی فرمان امام* که تحت نظارت و حدود صلاحیت رهبر معظم پدیدار شدند.

فصل هفتم روند خصوصی‌سازی تحت *انفال* را در سه مرحله ارزیابی خواهد کرد: (۱) در دوره‌ی آیت‌الله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران (۱۹۷۹-۱۹۸۹)؛ (۲) ریاست جمهوری رفسنجانی (۱۹۸۹-۱۹۹۷) و خاتمی (۲۰۰۵-۱۹۹۷)؛ (۳) در دوره‌ی ریاست جمهوری احمدی نژاد (۲۰۱۳-۲۰۰۵)، به ویژه از زمان صدور فرمان خصوصی‌سازی در ژوئیه ۲۰۰۶ توسط رهبر جدید خامنه‌ای. آنجا نشان خواهیم داد که خصوصی‌سازی گسترده در مرحله سوم موسوم به "انقلاب اقتصادی اسلامی" بیشتر با *اسلامی‌سازی* و نه *آزادسازی* کل اقتصاد به اوج خود رسید. این مدلی اصلی و اصیل است که به سرمایه‌داری غربی یا سوسیالیسم شرقی قابل تقلیل نیست.

فصول ۶ و ۷ نظام اقتصادی خاصی را که از تأثیر متقابل *انفال* و سرمایه‌داری در ایران پس از انقلاب به وجود آمد، برجسته می‌کند. اصول اساسی این نظام اقتصادی اصیل، که "سرمایه‌داری سیاسی اسلامی"^۳ شناسایی می‌شود، بر سه نهاد بنیادین استوار است که قدرت ایدئولوژیک/سیاسی، شکل غالب مالکیت، و مکانیسم هماهنگی غالب را توصیف می‌کند. این نهادها شامل *ولایت فقیه*، *انفال* و هماهنگی ویرانگر هستند. این نهادها اقتصادی غارتگرانه را مستقر می‌کنند، نظامی که قوانین بازیگران اقتصادی و وضعیت معمول اقتصاد را تعیین می‌کند.

فصل ۸ این فرآیندهای اقتصادی را با مقایسه‌ی رژیم شاه و جمهوری اسلامی ایران به عنوان دو نوع سیستم غارتگر مورد بحث قرار می‌دهد (Vahabi, 2015, 2016). اگرچه آنها در ویژگی غارتگری مشترکند، اما با توجه به اثرات متفاوت و متناقضی که بر تولید دارند، از یکدیگر متمایز خواهند گردید. در حالی که غارتگری در رژیم شاه در دوره‌ی ۱۹۷۱-۱۹۶۲ از طریق اصلاحات ارضی و تنوع اقتصادی محدود باعث افزایش تولید شد، غارتگری در جمهوری اسلامی ایران به دلیل فرار منظم سرمایه، مانعی برای تولید است. در این فصل، فرار سرمایه و نیروی کار به عنوان نظم رفتاری بازیگران اقتصادی مطرح خواهد شد، وضعیتی که منجر به اقتصاد احتکار به عنوان حالت عادی اقتصادی می‌شود.

فصل‌های ۶، ۷ و ۸ نشان می‌دهند که *انفال* در عمل، نظام اقتصادی منسجمی را در راستای *انفال*، که اصل اساسی مالیه عمومی در فقه شیعه است، تشکیل می‌دهد. درآمد نفت به عنوان ابزاری اقتصادی برای تأمین مالی این نظام عمل می‌کند. بر این

^۳ عبارت دقیق‌تر "سرمایه‌داری سیاسی شیعه" است که از فقه شیعه مشتق شده است. من در نام این کتاب از *اسلامی* به جای *شیعه* استفاده می‌کنم تا برای خواننده‌ای که با تمایزات نحله‌های اسلام ناآشناست، قابل درک باشد.

اساس، نفرین از جانب منابع طبیعی نازل نشده، بلکه نفرینی نهادی است: سرمایه‌داری سیاسی اسلامی.

در پایان، پیامدهای عملی این کتاب با مروری بر پویایی این نظام اقتصادی و کندوکاو در مورد اصلاح پذیری یا نیاز به دگرگونی آن مورد بحث قرار خواهد گرفت. انسجام نظام‌واری این سامانه، چشم انداز اصلاح‌پذیری آن را زیر سوال می‌برد و به انقلابی نهادی با هدف دگرگونی کل سیستم اعتبار می‌بخشد.

همان‌طور که زیرتیر این کتاب نوید می‌دهد، فصل‌های ۴ تا ۸ خوانشی حقیقتاً تازه از ایران معاصر ارائه می‌دهند. اصطلاح "معاصر" اینجا عمدتاً شامل چهار دهه‌ی اخیر ایران پس از انقلاب، با برخی ارجاعات تطبیقی به دوران خاندان پهلوی می‌شود. داستانی که در اینجا درباره‌ی ایران معاصر از منظر اقتصادی بیان می‌شود، هم به دلیل چارچوب کلی ناب نظری و هم به دلیل ابهام‌زدایی از سیستم غارتگرانه‌ی خاص *انفال*، با همه‌ی قرائت‌های دیگر متفاوت است.

در بخش‌های پسین مقدمه، به اختصار مفاهیم اصلی معرفی شده در فصول مختلف را مرور خواهیم کرد و بر برخی از منظورات نظری و عملی موضوعات مطرح شده در این کتاب تاکید خواهیم کرد. سپس روش تحقیق و پیشینه‌ی کتاب حاضر را با بحث درباره ارتباط آن با آثار قبلی‌ام نمایان خواهیم کرد.

۱-۲ اولویت نهادها یا اقتصاد؟ توزیع یا تولید؟

اولین گام برای درکی درون‌زاد از بحران، داشتن نظریه‌ای درباره‌ی سیستم اقتصادی است. یک نظام اقتصادی در روابط اجتماعی چندعاملی و پیچیده‌ای حک شده است (embedded) که شامل روابط قدرت سیاسی، ایدئولوژیک، و روابط مذهبی و حقوقی است که می‌توان آنها را *نهادی* طبقه‌بندی کرد. خلاصه آن که یک نظام اقتصادی تمامیتی اجتماعی است که دربرگیرنده‌ی عوامل اقتصادی و نهادی است. کدام یک از این دو جزء نقش علی و اصلی را بازی می‌کنند: نهادها یا عوامل اقتصادی؟

این موضوع محل اختلاف میان اقتصاددانانی است که به دو گروه بزرگ تقسیم می‌شوند: یکی به عوامل اقتصادی مرتبه‌ای اعلا می‌بخشد و دیگری به فاکتورهای نهادی توجه دارد. گروه اولی شامل اقتصاد کلاسیک، نئوکلاسیک و مارکسیستی می‌شود. مکتب لیبرال منچستر در قرن نوزدهم بستر مشترک همه‌ی این مکاتب مهم است. آدام اسمیت، دیوید ریکاردو، و کارل مارکس همه به عاملیت اولیه‌ی اقتصاد باور داشتند، و این باور نیز امروزه عمدتاً توسط جریان اصلی اقتصاد دنبال می‌شود. شیوه‌ی نگرش دوم نقش اصلی را به عوامل نهادی می‌سپارد. مکاتب نهادگرایی متنوعی، از نهادگرایی تاریخی آلمانی، و اردو-لیبرالیسم (Ordo-liberalism)^۴ تا نهادگرایی قدیمی و نوین آمریکایی بر این باورند

^۴ «نظریه‌ای که به عنوان واکنش به پیامدهای تنظیم ناشده‌ی لیبرالیسم در اوایل قرن بیستم، و نیز واکنش به مداخله‌گری مالی و پولی نازی‌های در دوره‌ی بعدی، توسعه یافت. اصل عمده‌ی اردو-لیبرالیسم این است که دولت‌ها باید بازارها را به گونه‌ای تنظیم کنند که نتایج بازار به نتایج نظری بازاری کاملاً رقابتی

که عوامل نهادی نقشی اولیه در تشریح روندهای اقتصادی بازی می‌کنند. یکی از نکات نظری در این کتاب شامل بازنگری این موضوع اساسی در تعریف نظام اقتصادی است.

بررسی من در این باره اصیل و تازه است چون که اولویت فاکتورهای اقتصادی یا نهادی را غیرمشرط در نظر نمی‌گیرم. این بستگی به تمایزی دارد که میان جنبه‌های مختلف روند اقتصادی منجمله تولید، توزیع، مبادله و مصرف قائل می‌شوم. واژه‌ی *تراکنش* معمولاً توزیع و مبادله را با هم در نظر می‌گیرد.^۵ در حین آن که فاکتورهای نهادی نقشی کلیدی در تعیین "توزیع" یا تخصیص منابع بر عهده دارند، در رابطه با تغییرات درازمدت تکنولوژیک یا "سیستم تولیدی"، نقشی ثانوی دارند. به عبارتی دیگر، من الگوی *علیت متقابل* (reciprocal causation) میان عوامل نهادی و اقتصادی را مطرح می‌کنم. در حالی که عوامل نهادی تصاحب یا توزیع منابع را تعیین می‌کنند و از این مسیر در درازمدت بر تولید موثرند؛ نهادها، در بسیار درازمدت و مقیاس بسیار طولانی توسط پیشرفت تکنولوژیک (تولید)، که به تدریج نظام توزیع را تغییر می‌دهد و موجب جنبش‌های اجتماعی برای تحول نهادها می‌شود، تعیین می‌شوند.

بنابراین، نظام اقتصادی معنایی دوگانه دارد: توزیعی و تولیدی.^۶ اولی توسط شیوه‌ی تصاحب یا هماهنگی تعیین می‌شود، و دومی توسط شیوه‌ی تولیدی. در این صورت، دیگر به پرسش اولویت اقتصاد یا نهادها با ایجاد خط و مرز میان دو جنبه از روندهای اقتصادی نمی‌توان پاسخ داد: تصاحب (توزیع) یا تولید.

برای مثال، ارجاع کین به "اقتصاد جنگی" مستلزم اقتصادی است که تحت سلطه‌ی *سیاست* است در حالی که اقتصاد *انفال* شامل تسلط *منه‌ب* است. در هر دو مورد اقتصاد رابطه‌ی تنگاتنگی با *توزیع* یا *تصاحب* دارد تا *تولید* منابع. متأسفانه در اقتصاد سیاسی معاصر و مطالعات تطبیقی اقتصادی، به تمایز ظریف میان این دو حوزه غالباً دست رد زده می‌شود.

نزدیک شود. تورم به عنوان تحریف علایم قیمتی ارزشمند در نظر گرفته می‌شود و از این رو هزینه‌های اقتصادی بالایی ایجاد می‌کند»

(https://ecfr.eu/article/commentary_the_long_shadow_of_ordoliberalism). (مترجم)
^۵ در تئوری مدرن اقتصادی، "تئوری قیمت" حوزه‌ی مطالعاتی مختص به خرده‌اقتصاد (microeconomics) است، در حالی که "تئوری درآمد" به کلان‌اقتصاد (macroeconomics) تعلق دارد. به همین ترتیب، مبادله در خرده‌اقتصاد و توزیع در کلان‌اقتصاد مورد بررسی قرار می‌گیرد. استفاده‌ی کارل پولانی (1957/1968) از واژه‌ی "تراکنش‌ها" تقسیم‌بندی میان خرده/کلان را برطرف می‌کند و توزیع و مبادله را هر دو دربرمی‌گیرد. از سوی دیگر، ویلیلمسون (1985) واژه‌ی تراکنش را به مفهوم خرده‌اقتصادی به کار می‌برد.

^۶ در علم فیزیک نیز با دوگانگی نظری در فرمولبندی علمی آشنا هستیم: در تعریف قانونمند و استوار بر ریاضیات مشخص، نور (تابش یا رخش الکترو-مغناطیسی) به دو گونه‌ی سراسر متفاوت و بعضاً متضاد، بر مبنای ذره (particle) یا موج (wave) قابل مفهوم‌سازی و فرمولبندی است. چنین است که تکنولوژی لیزر (laser) عمدتاً با فرض بر ذره بودن نور توسعه یافته، و تکنولوژی رادیویی (radio) بر اساس فرمولبندی موج گونه‌ی نور مهندسی و کاربردی شده است. در عین حال، تکنولوژی‌های مبتنی بر اشعه ایکس (x-ray) با اتکا بر هر دو فرمولبندی نور مهندسی شده‌اند. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به دانشمند فیزیک و از بنیان‌گذاران فیزیک کوانتومی و "تعبیر کوپنهاگ"، نیلز بور (Niels Bohr, 1885-1962)، و نظریه‌ی وی درباره‌ی "مکمل بودن" دو سطح نظری ذره و موج. (مترجم)

در ادراک مارکسیستی مادی از تاریخ، تقدم اقتصاد مفهوم دقیقی دارد. آن به تولید به مثابه بنیان جامعه می‌نگرد که دیگر جنبه‌های روابط اجتماعی چون سیاست، حقوق، و ایدئولوژی را تعیین می‌کند. انگلس توصیف موجزی از این فلسفه بر مزار کارل مارکس در ۱۷ مارس ۱۸۸۳ ارائه داد:

همان‌طور که داروین قانون تکامل طبیعت ارگانیسم را کشف کرد، مارکس نیز قانون تکامل تاریخ بشر را کشف نمود: این واقعیت ساده، که تا به حال توسط رشد بیش از حد ایدئولوژی لاپوشانی شده بود، که انسان‌ها پیش از آن که به سیاست، علم، هنر، مذهب و غیره بپردازند باید در ابتدا بخورند و بیاشامند، آشپان کنند و پوشاک داشته باشند؛ که بنابراین، وسایل تولید مادی موجود، و متعاقباً درجه‌ی تکامل اقتصادی مردمی مشخص یا در دورانی مشخص، مبنایی را شکل می‌دهد که از آن نهادهای دولتی، مفاهیم قانونی، هنر، و حتی ایده‌های مذهبی مردم مورد نظر، تکامل می‌یابد، و بر همین مبنا باید توضیح داده شوند، نه آن‌طور که تا به حال وارونه تشریح شده‌اند (Engels, 1883/1993) (تاکیدات اضافه شده است).

شیوه‌ی تولید بنیانی فرض می‌شود که بر فراز آن روبنای سیاسی، مذهبی، و ایدئولوژی بنا گشته است. هرچند، نقل‌قول نمونه‌ی بالا تاکید انگلس بر "تولید" را پشتیبانی نمی‌کند. خوردن و آشامیدن و سایر نیازهای اولیه مشروط بر تصاحب اولیه منابع از جمله زمین، منابع آبی، و دیگر اقلام پیش از تولید است. تصاحب، یا شیوه‌ای که منابع توزیع شده است پیش از تولید به وقوع می‌پیوندد. "شیوه‌ی تصاحب یا هماهنگی"، توزیع منابع را دربرمی‌گیرد، در حالی که "شیوه‌های تولید" به پیشرفت تکنولوژیک، نیروهای مولده، و تولیدکنندگان مستقیم و نیز روابط اجتماعی تولید مربوط است.

به طور کلی، تمایز بین توزیع و تولید منجر به تمایز دو سطح از نظام‌های اقتصادی می‌شود. شیوه‌های تصاحب یا هماهنگی، سیستم اقتصادی را در سطح توزیع توصیف می‌کنند. در این سطح، فرآیندهای اقتصادی به ابزار تولید ثروت اجتماعی محدود نمی‌شوند. آنها همچنین مستلزم قدرت ستیزه‌جویانه‌ی گروه‌های اجتماعی مختلف در مبارزه بر سر سهم خود در تولید می‌شوند. سطح انسجام این گروه‌های اجتماعی و توانایی آنها برای عمل جمعی تا حد زیادی به قدرت یکپارچه‌ی نیروهای اخلاقی/ایدئولوژیک که آنها را با هم متحد می‌کند بستگی دارد. به عبارت دیگر، توزیع با تأثیر متقابل نیروهای اقتصادی، ویرانگر (ستیزه‌جویانه) و اخلاقی/ایدئولوژیک تعیین می‌شود (Vahabi, 2004). با وام گرفتن از تئوری سیستم (System Theory)، شیوه‌ی هماهنگی شامل "روندهای کنترل" است، در حالی که شیوه تولید مستلزم "فرآیندهای مادی" تولید است.

نیروهای مولد از روابط اجتماعی بری نیستند، اما در درجه اول با روابط اجتماعی تولید درگیرند. تقسیم کار، اشکال سازمانی تولید، نسبت کار به سرمایه، درجه‌ی جایگزینی و مکمل شدن آنها نسبت به یکدیگر، و شدت استفاده از فاکتورهای تولید مانند زمین، کار و سرمایه، همگی به فرآیندهای مادی تولید مربوط می‌شوند. جدول ورودی/خروجی (input/output) لیونتیف (Leontief) یا طرح‌های انباشت ساده و گسترده‌ی مارکس، مبتنی بر اقتصاد دوحوزه‌ای است که شامل بخش ۱ (تولید ابزار تولید) و بخش

۲ (تولید ابزار مصرف) است (سرمایه، جلد ۲)، و اقتصاد را به عنوان فرآیندهای مادی انباشت به تصویر می‌کشد. در این حوزه، تولید به طور مستقیم یا غیرمستقیم، هم توزیع و هم نهادها را در "بسیار دراز مدت" تعیین می‌کند.

من با آوردن "بسیار درازمدت" به امواج بلند کندراتیف (Kondratieff) یا مراحل شومپیتری (Schumpeterian) نوآوری‌های تکنولوژیک اشاره می‌کنم. اگرچه تغییرات نهادی در سیاست، اشکال مالکیت یا مکانیسم‌های هماهنگی مستلزم دگرگونی "درازمدت" است، اما اغلب به دوره‌های کوتاه‌تری نسبت به بازه‌ی زمانی لازم برای تغییرات عمده در پیشرفت فنی مانند انقلاب‌های تکنولوژیک اول، دوم، سوم و چهارم نیاز دارند. پیچیدگی روابط بین نهادها و اقتصاد، هم در سطح توزیع و هم در سطح تولید را نمی‌توان به تعیین‌کنندگی یک جانبه‌ی یکی یا دیگری کاهش داد. این روابط بلکه بر اساس *علیت متقابل* است. این رابطه موضوع فصل ۲ است.

۱-۳ آوردن تنوع بیشتر به "تنوع سرمایه‌داری‌ها"

موضوع دوم مورد توجه این کتاب حاوی بررسی تفاوت دقیقی میان تولید سرمایه‌داری و توزیع سرمایه‌داری است که منجر به تمایز بیشتر میان سرمایه‌داری مدرن و سرمایه‌داری سیاسی می‌شود. فصل ۴ مستدل خواهد ساخت که ادبیات مربوط به تنوع میان سرمایه‌داری‌ها (Hall & Soskice, 2001; Amable, 2003) پیش از تمایز انواع سرمایه‌داری، به *آن چه در همه‌ی انواع سرمایه‌داری‌ها مشترک است*، نپرداخته است.

این کتاب می‌کوشد در خدمت به ادبیات تنوع سرمایه‌داری‌ها، با تمرکز بر معیار شناسایی سرمایه‌داری، تولید سرمایه‌داری و سرمایه‌داری سیاسی-در-توزیع را از هم تفکیک کند. هدف از این تلاش این است که با آوردن تنوع بیشتر به "گوناگونی سرمایه‌داری‌ها"، خدمتی به رشته‌ی مطالعات اقتصادی تطبیقی انجام دهیم.

این افزایش تنوع به‌ویژه به کشورهای نوظهور یا کشورهای مبتلا به *نفرین منابع طبیعی* (NRC) مربوط است. این در حالی‌ست که در استفاده از واژه‌ی "سرمایه‌داری" رایج امروزی، گرایش قدرتمندی وجود دارد که هر گونه سودآوری و رانت‌خواری را در درهم می‌آمیزد، انگاری همه‌ی این فعالیت‌ها تولید سرمایه‌داری را تشویق و حمایت می‌کنند، بدون آن که منتقدان بسنجند که شاید برخی گونه‌های سودآوری ممکن است مانعی در مقابل تولید سرمایه‌داری باشند. بنابراین، نقطه‌ی آغاز تحقیق ما در مورد معیار تشخیص تولید سرمایه‌داری در خط سیر تاریخی‌اش است.

شیوه‌ی *تولید* سرمایه‌داری در مرحله‌ی معینی از تغییر تکنولوژیک توسط انقلاب صنعتی در انگلستان به‌ویژه با استفاده از نیروی بخار (ماشین بخار) به ظهور رسید. فزون بر این، بر روابط تولیدی مشخصی متکی بود که می‌توان آنها را در تغییرات اجتماعی و سازمانی چهارگانه‌ی زیر خلاصه کرد:

۱. جدایی دهقان‌ها از ابزار تولید و تبدیل این ابزار به سرمایه.

۲. ظهور نظام مزد/حقوق بر اساس روابط عمومیت یافته‌ی کالایی-پولی، تحول کار به کالا و شکل‌گیری کار آزاد.

۳. نظام اعتباری تکامل یافته یا بازار سرمایه.

۴. ظهور کارخانه‌ها و شرکت‌های مدرن با نظام‌های حسابداری منطقی برپایه‌ی محاسبات هزینه/فایده. به این معنا شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری فقط در قرن نوزدهم ظهور کرد.

اما **تصاحب** سرمایه‌داری چطور؟ از نقطه نظر توزیع، تصاحب سرمایه‌داری را می‌توان **سودآوری از راه پول** تعریف کرد. به این معنا توزیع سرمایه‌داری بسیاری پیش از تولید سرمایه‌داری وجود داشته است. سرمایه‌داری تجاری در نظر برودل در قرن‌های چهارده و پانزده، تصاحب سرمایه‌دارانه‌ای را توصیف می‌کند که با استبداد اقتصاد معیشتی به پایان رسید. متشابهاً وبر شش روش تصاحب سرمایه‌دارانه را توصیف کرد که سه تا از آنها با مکانیسم‌های بازار و مابقی از مجراهای غیربازاری صورت می‌گیرند. او عبارت "سرمایه داری سیاست‌گرا" (politically oriented capitalism) یا "سرمایه داری سیاسی" را رایج کرد تا بتواند اشکال مشخصی از سودآوری از طریق مجراهای غیربازاری را، پیش از ظهور سرمایه‌داری مدرن شناسایی کند. من نیز با الهام گرفتن از برودل و وبر کوشیده‌ام تا تفاوت میان سرمایه‌داری مدرن و سیاسی را به روشنی توضیح دهم.

سرمایه‌داری مدرن از سه جهت با سرمایه‌داری سیاسی در تقابل قرار دارد:

۱. سرمایه‌داری مدرن در **تولید** است که سرمایه‌داری است، و نه فقط در **توزیع**.

۲. سرمایه‌داری مدرن، چون که بر روابط تولید مسلط است، مکانیسم‌های بازار را به همه‌ی عرصه‌های فعالیت اقتصادی گسترش می‌دهد، در حالی که سرمایه‌داری سیاسی مانعی در راه گسترش عمومی بازار است.

۳. سرمایه‌داری مدرن مالکیت خصوصی را توسعه می‌دهد و حد فاصل میان مالکیت و حاکمیت را برای تضمین تسلط اولی بر دومی تقویت می‌کند.

در مقابل، گرچه سرمایه‌داری سیاسی بعضاً مالکیت خصوصی گروه‌های ممتاز (نخبگان و اولیگارش‌ها) را با حمایت قدرت حاکمیت افزایش می‌دهد، به شکلی سیستماتیک قداست مالکیت خصوصی را پایمال می‌کند، چرا که حاکمیت را بر مالکیت ترجیح می‌دهد.

از نقطه نظری تاریخی، سرمایه‌داری را می‌توان ساختمانی چند طبقه تصور کرد که طبقه‌ی اول آن شامل اقتصاد معیشتی است، طبقه‌ی دوم سودآوری یا سرمایه‌داری در توزیع و از جمله سرمایه‌داری سیاسی است و طبقه‌ی آخر سرمایه‌داری مدرن یا تولید سرمایه‌داری است. آیا سرمایه‌داری سیاسی می‌تواند در تولید سرمایه‌داری پیشرفته ظهوری دوباره داشته باشد؟ من در فصل ۴ پاسخ مثبت به این پرسش خواهم داد و اشکال متنوع سرمایه‌داری‌های سیاسی را در کشورهای پیشرفته و در حال توسعه مورد پژوهش قرار خواهم داد.

۱-۴ انفال و تقلیل گرایی اقتصادی

شاگردان اقتصاد اسلامی اغلب گرایش دارند ثابت کنند که تعابیر متفاوت از آموزه‌های اسلامی، چه محافظه‌کارانه و چه رادیکال، به یکی از سیستم‌های بزرگ اقتصادی مدرن یعنی سرمایه‌داری یا سوسیالیسم قابل تقلیل‌اند (رجوع کنید به Nomani & Rahnema, 1994). البته آنها در مواقعی ویژگی‌هایی در اقتصاد اسلامی چون بانکداری اسلامی یا خوراک حلال را شناسایی کرده‌اند اما به دلیل برتری اقتصاد مدرن بر شکل‌های سنتی اقتصاد، می‌پندارند که چنین مشخصاتی حاشیه‌ای‌اند.

این تقلیل‌گرایی اقتصادی به‌ویژه همراه‌کننده است چون که از دانشی عمیق‌تر و دقیق‌تر از فقه اسلامی سنی و شیعه، تحول تاریخی‌شان، و تاثیر معاصرشان بر تصاحب منابع در پرتوی احیای اسلامی معاصر، سر باز می‌زند. قابل توجه است که به رغم آن که **انفال** برای فقیهان شیعه به خوبی شناخته شده بود و در شکل دادن به مالیه‌ی عمومی شیعه و نهادهای جدید اقتصادی تحت جمهوری اسلامی ایران نقشی محوری بازی می‌کرد، اما تقریباً به‌طور کامل از سوی اقتصاددانان و عالمان حقوقی و سیاسی و جامعه‌شناسان مدرن، نادیده انگاشته شده است. قَلت ادبیات درباره‌ی این نکته آشکار می‌کند که چگونه تقلیل‌گرایی اقتصادی از پرداختن به عوامل نهادی برخاسته از اسلام سیاسی عاجز است. فزون بر این، این نقصان نشان می‌دهد که اکثر آنچه اقتصاد اسلامی شناخته شده محدود به اسلام سنی است، و مسایل اقتصادی مطرح در فقه شیعه به میزان فراوانی نادیده گرفته شده است. سومین توجه کتاب حاضر معطوف به بخشی کلیدی از فقه شیعه است که به نهادهای اقتصادی می‌پردازد.

تحقیقات من با بررسی جایگاه **انفال** در قرآن، عمل پیامبر و تعابیر مورد ادعای متکلمان شیعه و سنی درباره‌ی اهمیت آن در مالیه‌ی عمومی اسلامی آغاز می‌شود. سپس ارتباط این پس‌زمینه‌ی نظری با تدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تحت نظر خمینی در ۱۹۷۹، و نیز برنامه‌ی اخیر "خصوصی‌سازی" خامنه‌ای در ۲۰۰۶ نشان داده خواهد شد. اهمیت کلیدی **انفال** را فقط از منظر فقه شیعه مطرح نخواهیم کرد بلکه از دیدگاه سیاسی و اقتصادی نیز به آن خواهیم پرداخت. نشان خواهیم داد که چگونه تسخیر قدرت سیاسی توسط روحانیت شیعه و استقرار **ولایت فقیه** در ایران، انگیزه‌ی تعبیر تجدیدنظرطلبانه‌ای از **انفال** را برای خمینی فراهم کرد.

مطالعه‌ی فقه اسلامی و دنبال کردن خط سیر فقه اسلامی برای درک اهمیت نهادی اصول پایه‌ای اقتصاد اسلامی ضروری است، اما کافی نیست. ابعاد فرهنگی و ایدئولوژیک احکام مذهبی با مطالعات نهادی ارتباطی نزدیک دارند، به‌ویژه زمانی که این نهادها مورد حمایت قدرت سیاسی قرار می‌گیرند و در فعالیت‌های اقتصادی اعمال می‌شوند. **انفال** یکی از این نهادهاست که وزنه‌ی سنگینی در توزیع منابع بازی می‌کند چون که از رژیم مصادره‌گر بهره‌ی می‌جوید و همه‌ی مالکیت‌های عمومی "بلاصاحب" را در دستان **فقیه اعظم** متمرکز می‌کند. **انفال** مروج سرمایه‌داری سیاسی است اما موانعی جدی مقابل تولید سرمایه‌داری ایجاد می‌کند. **انفال** منبع دائمی تنش و بحران در تولید سرمایه‌داری است، گرچه سودآوری و رانت‌خواری را از راه مکانیسم‌های غیربازاری می‌پروراند.

تقلیل گرایی اقتصادی تاثیر نهادهی *انفال* بر سرمایه داری و بروز زیان آور آن را بر کمبود آب، فرسایش کوه‌ها، تلفات تنوع زیستی، و خلاصه بر سیستم زیست محیطی ایران حذف می‌کند. این توضیح می‌دهد که چرا خصوصی سازی در جمهوری اسلامی ایران عموماً به عنوان سمت گیری به "آزادسازی" (liberalization) تعبیر شد، انگاری واژه‌ی "خصوصی سازی" (privatization) بدون در نظر گرفتن قدرت سیاسی/ایدئولوژیک حاکم، به طور خودکار آزادسازی را القاء می‌کند. این کتاب می‌کوشد تا *انفال* را به عنوان نظام غارتگر مشخصی که از جانب *ولایت فقیه* پشتیبانی می‌شود، ابهام زدایی کند. من آن را سرمایه داری سیاسی اسلامی می‌نامم.

۱-۵ نظم بحرانی: هماهنگی ویرانگر

دوران پساجنگ سرد مملو از نظم‌های بحرانی یا شرایطی است که در مرز نظم و بی‌نظمی قرار دارند و به گسترش فزاینده‌ی خود می‌کوشند. با این وجود، نمونه‌های تجربی مختلفی نظیر جنگ‌های داخلی دامنه‌دار، تروریسم بین‌المللی، احیای اسلامی با سیاست‌های ستیزه‌جویانه و جنگ‌های نیابتی، برای تعریف نظم‌های بحرانی کافی نیستند. ما باید از لحاظ نظری نظم بحرانی را مفهوم سازی کنیم تا شرایطی که این نظم در آن ظهور می‌کند و متحول می‌شود را تشخیص دهیم. فصل ۳، با مرور بر وضعیت مطالعات در این زمینه، فقدان کار در این حوزه را نشان می‌دهد. این کتاب می‌کوشد این کمبود را جبران کند.

نظمی بحرانی از نقطه نظری اقتصادی باید به عنوان شیوه‌ی هماهنگی مشخصی طبقه بندی شود؛ گونه‌ی چهارم هماهنگی، در کنار شیوه‌های هماهنگی بازار، دستوری (آمرانه) و تعاونی. این گونه‌ی چهارم، مانند سایر اشکال هماهنگی، به عنوان روندی نهادینه شده در اقتصاد، به سطح توزیع یا تصاحب مربوط است. در حالی که دیگر شکل‌های اصلی هماهنگی می‌توانند با اشکال مشخصی از تولید پشتیبانی شوند، نظم‌های بحرانی با گونه‌ی مشخصی از تولید حمایت نمی‌شوند. این شیوه‌ی هماهنگی می‌تواند تحت گونه‌های مختلف تولیدی ظهور کند اما نمی‌تواند به شکلی تازه و اصیلی از نظام تولیدی بینجامد، چرا که به جای تولید، سراسر به دنبال دزدی و ربودن است.

این کتاب با تشریح معنای بحران برای همه‌ی گونه‌های شیوه‌های هماهنگی آغاز می‌کند، و در ادامه نشان می‌دهد که تحت چه شرایطی بحران به نظمی خود-بازتکثیرگر تحول می‌یابد.

برای پاسخ به پرسش نخست ما باید به نقش مکانیسم‌های هماهنگی روشنی ببخشیم. آنها از یک سو میانجی‌گرانی میان *نهادهای اساسی* (شامل قدرت سیاسی/ایدئولوژیک، و شکل مالکیت) و روندهای اقتصادی (رفتار انتظام بخش بازیگران و وضعیت معمول اقتصادی) در سویی دیگر هستند. برای مثال، در یک نظام کلاسیک سوسیالیستی، نهادهای اساسی (۱) انحصار قدرت توسط حزب کمونیست است؛ و (۲) اشکال مالکیت دولتی و شبه-دولتی غالب هستند. هماهنگی دستوری (آمرانه) نوع غالب هماهنگی است که میان نهادهای اساسی و کارایی اقتصادی میانجی‌گری

می‌کند، نظیر اقتصاد سبک شوروی، که با محدودیت‌های نرم بودجه و اقتصاد کمبودها (shortages) مواجه بود. زمانی که هماهنگی دستوری (آمرانه) از میانجی‌گری میان نهادهای اساسی و کارایی اقتصادی بازمی‌ماند، بحران رخ می‌دهد. همه‌ی اصلاحات نهادی و اقتصادی برای تقلیل نقش هماهنگی آمرانه و افزایش نقش هماهنگی بازار برای تشویق بهره‌وری و رشد، نمودی از بحران است.

بحران زمانی به یک نظم تحول می‌یابد که هیچکدام از انواع هماهنگی، یعنی هماهنگی بازار، آمرانه و تعاونی، نمی‌توانند بر دیگر شیوه‌ها غلبه یابند. به عبارتی دیگر، زمانی که هماهنگی آمرانه نمی‌تواند کل نظام را هماهنگ کند و توسط نقش تکمیل‌کننده‌ی هماهنگی بازار و تعاونی حمایت نمی‌شود، دوران نظم بحرانی شکل می‌گیرد، که در آن هیچکدام از مکانیسم‌های هماهنگی نمی‌توانند نقش انتظام‌بخش خود را بازی کنند. این را می‌توان **ازهم‌گسیختگی** (disarticulation) میان اشکال مختلف هماهنگی نام گذارد. نوع تخصیص (allocation) و هماهنگی تحت یک نظم بحرانی چیست؟

نظم بحرانی "آنارشی نظم‌یافته" ای است که شیوه‌ی مشخصی از ادغام اجتماعی با میانجی زور و اجبار را توصیف می‌کند. من آن را "هماهنگی ویرانگر" نامیده‌ام زیرا با توسل به وسایل مخرب است که حقوق افراد و گروه‌ها را بدون توجه به **حقوق قانونی** آنها تعیین می‌کند. به همین روال، تصاحب منابع توسط رژیم **مصادره‌گر** صورت می‌گیرد که در آن حقوق مالکیتی به شکلی واضح تعریف یا تخصیص نشده‌اند. هماهنگی ویرانگر مشوق غارت دولتی و سودآوری از مجراهای غیربازاری است.

اشاره به "انهدام" با رجوع به **قانون روم** نیز قابل توجیه است. حقوق مالکیتی در قانون روم سه عنصر را شامل می‌شود: **حق واگذاری** (*usus*)، **حق بهره‌برداری** از ثمره (*fructus*) و **حق انقضاء** (*abusus*). این آخری در رابطه با حق فروش، بخشش یا انهدام دارایی است. این را می‌توان از *usus*، **حق واگذاری** متمایز کرد که واگذاری برای استفاده از دارایی را دربرمی‌گیرد، و *fructus*، **حق بهره‌برداری** از ثمره، که در رابطه با انتفاع از محصول دارایی است. در حالی که *usus/fructus* را می‌توان اجاره داد، *abusus*، **حق انقضاء** را به جز با فروش، بخشش یا انهدام نمی‌توان منتقل کرد. *abusus*، یا **حق انهدام**، مرزهای نهایی مالکیت است (Vahabi, 2004). توانایی انهدام، حق مالکیت را عملاً مشروط و مقید می‌کند.

به همین ترتیب، اگر فرضاً تصمیم مرگ و زندگی ما به خدا تعلق دارد، خودکشی، گناه است. در همین راستا، فقط دولت است که حق اعمال حکم اعدام را به عنوان قدرت حاکمیتی دارد. اگر قوانین مرسوم یا مذهبی مالکیت زنان را به مردان می‌دهد، پس قتل زنان توسط مردان هیچ مجازاتی در پی ندارد.^۷

^۷ قتل ناموسی زنان توسط پدر یا شوهر به‌خاطر "زنا" در جمهوری اسلامی ایران نمونه‌ی برجسته‌ای است. موارد متعدّداند. روزنامه‌ی نیویورک تایمز (۷ ژوئن ۲۰۲۰) در گزارشی از سر بردن یک دختر ۱۴ ساله توسط پدرش با داس کشاورزی جهت پرهیز از بی‌حرمتی خانوادگی خبر داد. بنا بر همین گزارش: «بنا بر گزارش یک مرکز تحقیقاتی مرتبط با نیروهای نظامی ایران نزدیک ۳۰ درصد قتل‌های سال ۲۰۱۹ در ایران قتل‌های ناموسی زنان و دختران بوده است. تعداد قتل‌ها دانسته نیست چون ایران آمار جنایی را به شکلی عمومی منتشر نمی‌کند» (Fassihi, June 7, 2020). ملهم از **شریعت** شیعه، در قوانین جزایی جمهوری اسلامی ایران اگر پدران و شوهران، زنان و دختران خود را به‌خاطر زنا یا بی‌حرمتی به خانواده به قتل برسانند،

وقتی بردگان آفریقایی در قرون هجده و نوزده به اروپا آورده شدند، اسیران به بردگان خانگی (chattel slaves) یا "کالا" متحول شدند. به عنوان کالا باید "انسان‌زدایی" یا "حیوانی" می‌شدند (Brown, 2009, p. 1232). بنا بر نظر پترسون (Patterson, 1985) این بردگان از لحاظ قانونی و "اجتماعی مرده" بودند. در حین این که تاریخ‌دانان درباره‌ی "مرگ اجتماعی" متفق‌القول نیستند، تحمیل مرگ حقوقی بر آنها یک واقعیت است: آنها حداقل به طور موقتی "مردگان زنده" بودند که در دنیای کالاها ادغام شده بودند (Yazdani, 2021, p. 492). تحول برده از اسیر یا مالکیت ارباب به یک کالا، که می‌تواند مال کسی باشد که او را می‌خرد، مستلزم انهدام قانونی بود. از این پس حق انقضاء (abusus) بر کالا به معنی فروش، بخشش یا انهدام برده‌ی خانگی بود. به این معنا، هماهنگی ویرانگر به شکلی از هماهنگی مربوط است که تصاحب منابع به کنترل ابزار زور و اجبار وابسته است.

در هماهنگی ویرانگر، درهم‌شکستگی دولت در کنار درهم‌شکستگی بازار وجود دارد و هیچکدام نمی‌توانند بر کاستی دیگری فایق آیند. گرچه ممکن است نهادهای رسمی و قانونی بر مسند امور و اقدامات تنظیماتی باشند، عدم موفقیت جریان سوم (دولت یا دادگاه) بر اعمال اراده‌ی خویش، به جابجایی مرکز قدرت حاکمیتی به نهادهای *فرا-قانونی*، و یا به حل خصوصی اختلافات می‌انجامد. در نتیجه، یکی دیگر از ویژگی‌های هماهنگی ویرانگر وجود *نهادهای موازی* یا ترکیب نظم‌های قانونی و فراقانونی است.

برای جمع‌بندی از خصلت‌های عمومی هماهنگی ویرانگر می‌توان گفت که این نوع هماهنگی بر این پایه‌ها استوار است:

۱. تصاحب مصادره‌گرانه، غارت دولتی، و سودآوری از مجراهای غیربازاری.
 ۲. ادغام اجتماعی از طریق زور و اجبار.
 ۳. امتزاج حاکمیت و مالکیت.
 ۴. عدم موفقیت جریان سوم و حقوق مالکیتی نامتعیین.
 ۵. نهادهای موازی که نهادهای قانونی و فراقانونی را ترکیب می‌کنند.
- غلبه و تسلط هماهنگی ویرانگر به دو پیش‌شرط وابستگی دارد:
۱. عدم موفقیت سه شیوه‌ی هماهنگی بازار، آمرانه و تعاونی در میانجی‌گری میان نهادهای اساسی و روندهای اقتصادی.
 ۲. ازهم‌گسیختگی میان شیوه‌های هماهنگی متفاوت.

مشمول "قوانین قصاص" نمی‌شوند. از آنجا که "قتل زنان" توسط صاحبان عملی زنان (یعنی پدران و شوهران) به عنوان عملی جنایی محسوب نمی‌شود، این امر رو به رشد است. یک نمونه‌ی خیلی اخیر سر بریدن همسر ۱۷ ساله‌ای بود که شوهرش با لیختن‌ی بر لب، سر بریده‌ی او را در خیابان‌های مرکز استانی در شهر اهواز، در ۲۲ فوریه ۲۰۲۲ جولان داد. برای او حق مذهبی‌اش بود که این کار را انجام دهد، و از این طریق از "شرف" خانوادگی‌اش حفاظت کند (رجوع کنید به Salem & Mostaghim, CNN, February 9, 2022).

چندین مثال در سطوح خرد، میانه و کلان اقتصادی در فصل‌های ۲ و ۳ ارائه خواهد شد تا منطق هماهنگی ویرانگر به عنوان یک گونه‌ی ایده‌آل-نوعی نشان داده شود.

روابط میان چهار شیوه‌ی هماهنگی تحت سرمایه‌داری سیاسی اسلامی در فصل‌های ۶ و ۷ واکاوی خواهد شد. آنجا نشان خواهیم داد که هلدینگ‌های عظیم متعلق به *انفال*، سپاه و بسیج عمدتاً از طریق هماهنگی ویرانگر هماهنگ شده‌اند، در حالی که سهم هماهنگی آمرانه، تعاونی و بازار در چهار دهه‌ی گذشته کاهش یافته است.

۱-۶ روش تحقیق

این کتاب تک-پژوهشی علمی در حوزه‌ی اقتصاد است که رویکردی چند-رشته‌ای را پیگیری می‌کند. مضمون آن در مرزهای میان اقتصاد، علوم سیاسی، مطالعات اسلامی، قانون و تاریخ قرار دارد. این اثر در خدمت حوزه‌ی اقتصاد سیاسی و تحلیل تطبیقی نظام‌های اقتصادی است.

روش تحقیقی در این کتاب هم تاریخی‌ست و هم تطبیقی. من در ارائه‌ی چارچوب تئوریک خود روایت‌های تحلیلی را دنبال کرده‌ام. هرچند، استفاده از تئوری بازی (game theory) در مفهوم‌سازی هماهنگی ویرانگر به فصل ۳ محدود شده تا دسترسی خواننده به پیام اصلی کتاب با دشواری‌های فنی دشوار نگردد. خوانندگانی که با مفاهیم اصلی تئوری بازی ناآشنا هستند نیز می‌توانند روال مباحثات فصل ۳ را دنبال کنند چرا که نتایج به تفصیل ارائه شده‌اند.

علاوه بر این، باید اضافه کنم که یافته‌های من درباره‌ی *انفال* بر اساس بررسی گسترده از منابع دسته اول از فقه شیعه و سنی و به زبان‌های فارسی و عربی قرار دارد، و بر تحقیق درباره‌ی شرح مذاکرات قانون اساسی و دیگر متون قانونی و حقوقی جمهوری اسلامی ایران استوار است.

به شکلی مشابه، مطالعه‌ی من در مورد اقتصاد معاصر ایران بر مبنای انبوهی از اسناد رسمی دسته اول، ادبیات و داده‌های اقتصادی، جرائد روزانه و برنامه‌های رادیویی به فارسی در داخل و خارج از ایران مستندسازی شده است. کوشیده‌ام تا با استفاده از ارقام ترکیبی بر وزن نسبی حوزه‌های مختلف اقتصادی، فرم‌های مالکیت، مکانیسم‌های هماهنگی، شکل‌گیری سرمایه‌ی ثابت، و فرار سرمایه روشنی بخشم. گرچه ارزیابی دقیق از روندهای مختلف اقتصادی مستلزم داده‌های حوزه‌ای و انباشتی‌ای است که من دسترسی محدودی به آن‌ها داشتم، کتاب حاضر نگاهی کلی از مهم‌ترین روندهای اقتصادی در ایران معاصر را ارائه می‌کند.

این کتاب خوانشی اصیل و کاملاً تازه از اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران به‌دست می‌دهد، و باید همچون قدم‌های نخستینی برای تحقیق دقیق آتی درباره‌ی موضوعات معرفی شده در این اثر، در نظر گرفته شود.

۱-۷ پیش‌زمینه‌ی کتاب حاضر

این کتاب آثار سه‌گانه‌ای را که در سال ۲۰۰۴ با کتابم درباره‌ی *اقتصاد سیاسی قدرت ویرانگر* (*Political Economy of Destructive Power*) آغاز شد و سپس با *اقتصاد سیاسی غارت* (*Political Economy of Predation*) در سال ۲۰۱۵ ادامه یافت تکمیل می‌کند. بدون داشتن چارچوب نظری کلی درباره‌ی *ویرانگری* و *غارت*، بررسی سرمایه‌داری سیاسی شیعه در دوران پساانقلاب ایران غیرممکن می‌بود.

من از ناهنجاری واژه‌هایی که برای توصیف اقتصاد سیاسی ایران و خاورمیانه استفاده می‌کنم، آگاه هستم. این منطقه مرکز بحران نظم جهانی از زمان گذار از جنگ سرد به دوران پساجنگ سرد بوده است. واژه‌هایی چون "ویرانگری" و "غارت" فقط ناهنجار نیستند، که وحشتناک‌اند؛ اما این واژه‌ها منعکس‌کننده‌ی واقعیت پیچیده‌ای است آکنده از جنگ‌وری درونی و بیرونی دولت‌ها، اشغال نظامی چندین کشور توسط ایالات متحده آمریکا و متحدانش، تقابل‌های نظامی، تنش‌های سیاسی، تروریسم بین‌المللی، اسلام سیاسی، طالبان، القاعده، بوکوحرام، و داعش. این تصویر فقط یک سوی چهره‌ی دوگانه‌ی منطقه است. سوی دیگر ظهور جنبش‌های اجتماعی و انقلابات توده‌ای در ایران و کشورهای عربی است که آرزوی دنیای تازه و بهتری دارند. آینده غیرقابل پیشبینی و نامعلوم است، اما اکنون اطمینان داریم که اقتصاد سیاسی منطقه را نمی‌توان با چشم‌پوشی از تعارض، ویرانی و غارت نوشت. این حوزه‌ی مطالعاتی لازم است که هم آفرینش و تخریب ثروت، و هم فعالیت‌های تولیدی و تصاحبی/مصادراتی را مد نظر داشته باشد.

من پیش‌تر از این ادغام هر دو گونه‌ی تلاش‌های خلاقانه (تولیدی) و تخریبی/ویرانگرانه را در چارچوب نظری اقتصاد سیاسی خود در سال ۲۰۰۴ ارائه کرده‌ام. در ادامه کوشیدم دریابم که چگونه فعالیت تخریبی یا تعارضی می‌تواند به یک نهاد، یا نظامی خود-بازتکثیرگر و پایدار تحول پیدا کند. اقتصاد-سیاسی غارت ترکیب فعالیت‌های آفرینش ثروت و تخریب ثروت در اقتصاد است. این مسیر بررسی مرا به اینجا کشاند که میان *ارزش یغمایی* (booty value) دارایی، آن طور که به نظر دولت می‌آید، و *ارزش اقتصادی* دارایی در بازار یا هر شکلی از مبادله‌ی داوطلبانه، در تمایزی تضادمند، تفکیک قائل شوم. به این ترتیب، مرزهای دولت غارتگر را می‌توان با تفکیک قائل شدن میان دارایی‌ها بر مبنای ارزش‌های یغمایی آنها تعریف کرد. دولت‌های غارتگر فراگیر و انحصاری نیز بر پایه‌ی استراتژی‌هایی که برای گسترش محدوده‌های خود برگزیده‌اند، مطرح شده است.

من در کتاب حاضر از نتایج آثار پیشین خود درباره‌ی تخریب، هماهنگی ویرانگر و غارت وام گرفته‌ام تا دریابم که چگونه اسلام سیاسی شیعه در بستر نظم بحرانی در ایران معاصر ظهور کرد. به این معنا، کتاب حاضر حلقه‌ای را که با کتاب‌های قبلی درباره‌ی ویرانگری و غارت آغاز شده بود کامل می‌کند. خواننده‌ی ژرف‌نگر می‌تواند با رجوع به کتاب‌های پیشین، به شناخت از برخی مفاهیمی دست یابد که فقط به اختصار در کتاب حاضر تعریف شده‌اند.

مآخذ و منابع

- Abrahamian, E. (1993). *Khomeinism*. University of California Press.
- Abrahamian, E. (2009, Spring). Why the Islamic Republic Has Survived. *Middle East Report*, 250, 10-16.
- Ahmadov, A. (2014). Oil, Democracy, and Context a Meta-Analysis. *Comparative Political Studies*, 47(9), 1238-1267.
- Amable, B. (2003). *The Diversity of Modern Capitalism*. Oxford University Press.
- Aslaksen, S. 2010). Oil and Democracy: More than a Cross-Country Correlation? *Journal of Peace Research*, 47(4), 421-431.
- Behdad, S. (1989). Property Rights in Contemporary Islamic Economic Thought: A Critical Perspective. *Review of Social Economy*, 47(2), 185-211.
- Behdad, S. (1994). A Disputed Utopia: Islamic Economics in Revolutionary Iran. *Comparative Studies in Society and History*, 36(4), 775-813.
- Behdad, S. (1995). The Post-Revolutionary Economic Crisis. In S. Rahnema & S. Behdad (Eds.), *Iran after the Revolution: Crisis of an Islamic State*, (pp. 97-128). London and New York.
- Behdad, S. (2006), Islam, Revivalism, and Public Policy, In S, Behdad & F. Nomani (Eds.), *Islam and the Everyday World: Public Policy Dilemmas* (pp. 1-37), Routledge.
- Behdad, S., & Nomani, E. (2012). Women's Labour in the Islamic Republic of Iran: Losers and Survivors. *Middle Eastern Studies*, 48(5), 707-733,
- Brown, V. (2009). Social Death and Political Life in the Study of Slavery. *American Historical Review*, 114(5), 1231-1249.
- Collier, P., & Bannon, I. (2003). *Natural Resources and Violent Conflict: Options and Actions*. World Bank.
- Engels, F. (1883/1993, March 17). Speech at the Grave of Karl Marx Highgate Cemetery, London. Transcribed: by Mike Lepore.

- [https:// www.marxists.org/archive/marx/works/1883/death/burial.htm](https://www.marxists.org/archive/marx/works/1883/death/burial.htm) Goldberg, E., Wibbels, E., & Myukiyehe, E. (2008). Lessons from Strange Cases: Democracy, Development, and the Resource Curse in the U.S. States. *Comparative Political Studies*, 41, 477-514.
- Hall, P., & Soskice, D. (2001). *Varieties of Capitalism: The Institutional Foundations of Comparative Advantage*. Oxford University Press.
- Humphreys, M. (2005). Natural Resources, Conflict and Conflict Resolution. *Journal of Conflict Resolution*, 49, 508-537.
- Jensen, N., & Wantchekon, L. (2004). Resource Wealth and Political Regimes in Africa. *Comparative Political Studies*, 37, 816-841.
- Keen, D. (2012). *Useful Enemies When Waging Wars Is More Important than Winning Them*. Yale University Press.
- Kuran, T. (2018). Islam and Economic Performance. *Journal of Economic Literature*, 56(4), 1292-1359.
- Le Billon, P. (2001). The Political Ecology of War: Natural Resources and Armed Conflicts. *Political Geography*, 20(5), 561-584.
- Madhavi, H. (1970). The Patterns and Problems of Economic Development in Rentier States: The Case of Iran, In M. Cook (Ed.), *Studies in economic history of the Middle East* (pp. 428-467). Oxford University Press.
- Maloney, S. (2015). *Iran's Political Economy since the Revolution*. Cambridge University Press.
- Nomani, F., & Behdad, S. (2006). *Class and Labor in Iran: Did the Revolution Matter?* Syracuse University Press.
- Nomani, F., & Rahnema, A. (1994). *Islamic Economic Systems, Studies in Islamic Society*. London: Zed books.
- Papaioannou, E., & Gregorios, S. (2008). Economic and Social Factors Driving the Third Wave of Democratization. *Journal of Comparative Economics*, 36, 365-387.
- Patterson, O. (1985). *Slavery and Social Death. A Comparative Study*. Harvard University Press.

- Polanyi, K. (1957/1968). *Primitive, Archaic and Modern Economies*. Doubleday.
- Pryor, F. L. (2009). The Political Economy of a Semi-Industrialized Theocratic State: The Islamic Republic of Iran. In M. Ferrero & R. Wintrobe (Eds.), *The Political Economy of Theocracy* (pp. 243-270). Palgrave Macmillan.
- Rahnema, S. 1995). Continuity and Change in Industrial Policy. In S. Rahnema & S. Behdad (Eds.), *Ivan after the Revolution: Crisis of an Islamic State* (pp. 129-149). London and New York.
- Ross, M. (2009). *Oil and Democracy Revisited*. University of California-Los Angeles.
- Smith, B. (2007). *Hard Times in the Land of Plenty: Oil Politics in Iran and Indonesia*. Cornell University Press.
- Vahabi, M. (2004). *The Political Economy of Destructive Power*. Edward Elgar.
- Vahabi, M. (2015). *The Political Economy of Predation: Manhunting and the Economics of Escape*. Cambridge University Press.
- Vahabi, M. (2016, September). A Positive Theory of the Predatory State. *Public Choice*, 168(3-4), 153-175.
- Vahabi, M. (2018). The Resource Curse Literature as Seen Through the Appropriability Lens: A Critical Survey. *Public Choice*, 175(3-4), 393-428.
- Wantchekon, L. (2002). Why do Resource Dependent Countries Have Authoritarian Governments! *Journal of African Finance and Economic Development*, 2, 57-77.
- Weber, M. (1922/1978). *Economy and Society* 1, University of California Press.
- Williamson, O. (1985). *The Economic Institutions of Capitalism. Firms, Markets, Relational Contracting*. Free Press.
- Yazdani, K. (2021). 18th. Century Plantation Slavery, Capitalism and the Most Precious Colony in the World. *Vierteljahrschrift für Sozial-und Wirtschaftsgeschichte*, 108(1), 457-503.

این کتاب خوانشی اصیل و کلاماً تازه‌ای را از اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران به دست می‌دهد، و باید همچون قدم‌های نخستینی برای تحقیق دقیق موضوعات معرفی شده در نظر گرفته شود. این کتاب تک-پژوهشی علمی در حوزه‌ی اقتصاد است که رویکردی چند-رشته‌ای را پیگیری می‌کند. مضمون آن در مرزهای میان اقتصاد، علوم سیاسی، مطالعات اسلامی، قانون و تاریخ قرار دارد. علاوه بر این یافته‌ها درباره‌ی انفعال بر اساس بررسی گسترده از منابع دسته اول فقه شیعه و سنی و به زبان‌های فارسی و عربی قرار دارد، و بر تحقیق درباره‌ی شرح مذاکرات قانون اساسی و دیگر متون قانونی و حقوقی جمهوری اسلامی ایران استوار است.

